



با این حال، از منظر روسیه، بویژه در منطقه‌ای که جنگ در آن جریان دارد، ملاحظات سرزمینی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. این منطقه، نوعی دشت گسترده است و فاقد مواضع طبیعی مثل کوه‌های بلند است، بنابراین آسیب‌پذیری و حس تهدید در آن بسیار زیاد است. تاریخ نشان داده که دوبار، هیتلر و ناپلئون از این دشت‌ها عبور کرده‌اند تا به قلب سرزمین روسیه برسند، هرچند هر دو با مشکلات جدی مواجه شده‌اند.

به همین دلیل، این مناطق برای روسیه اهمیت ویژه‌ای دارند و هر اتفاق سیاسی یا نظامی در کنار این مرزها، برای روس‌ها بسیار حیاتی تلقی می‌شود. علاوه برآن، رفتار ناتو نیز عاملی است که روسیه بر اساس آن تصمیمات خود را اتخاذ می‌کند.

من در کنفرانسی که سه هفته پیش در ابوظبی برگزار شد، از کارشناسان روسیه سؤال کردم. جالب این است که روس‌ها معتقدند پوتین هیچ تهدید داخلی جدی ندارد، حتی با وجود طوفانی شدن جنگ. تمامی این نکات نشان می‌دهد که برای روسیه، ادامه جنگ و تلاش برای رسیدن به چهارچوب‌های امنیتی قابل قبول، منطقی است و برهمین اساس، تصمیم گرفته‌است پیشروی کند و هزینه‌های سنگینی نیز متحمل شده‌است.

حتی یک بحث جالب علمی نیز در این زمینه مطرح شده‌است؛ اینکه افزایش چنددرصدی تورم در روسیه، تا حدی ناشی از پول‌های هنگفتی است که دولت به افرادی می‌پردازد که به جبهه جنگ می‌روند. این مسأله بویژه برای دهقانان مناطق سیبری بسیار جذاب بوده‌است. مبالغی که به آنان پرداخت می‌شود، پس از بازگشت به چرخه اقتصاد، در روسیه، در طرح این نکات آن حد است که روسیه، در چهارچوب محاسباتی که داشته، آماده پرداخت هزینه برای ادامه این جنگ بوده‌است.

در کنار این موضوع، باید یک عامل روان‌شناختی دیگر را نیز وارد تحلیل کنیم. در این منازعه، با دو سوی کاملاً متفاوت روبه‌رو هستیم. اگر به ایالات متحده و روسیه نگاه کنیم، در دو سال شاهد تغییرات بسیار رادیکال در رهبری سیاسی هستیم؛ یعنی جابه‌جایی میان بایدن و ترامپ که دو گترش کاملاً متفاوت نسبت به یک پدیده واحد دارند. اما در سوی روسیه، با شخصی مواجه هستیم که طی حدود بیست سال گذشته سکان قدرت را در دست داشته‌است؛ فردی با پیشینه امنیتی، پرونده‌خوان و آشنا با جزئیات، که به‌خوبی بر روان‌شناسی طرف مقابل کار کرده و آن را می‌شناسد.

مجموع این عوامل نشان می‌دهد که شاید ترامپ به این جمع بندی رسیده باشد که برای پایان دادن به این جنگ، ناگزیر است امتیازاتی به روسیه بدهد؛ چراکه در برابرین صورت، وارد یک فرایند طوفانی تر و پرهزینه‌تر خواهد شد که مشکلات متعددی برای او ایجاد می‌کند. البته این تحلیل به سرزمین یا توجیه اصل جنگ تلقی به نظر من، مسأله اصلی در این جنگ، خود روسیه است که در پرسش شما نیز به آن اشاره شد. برای تحلیل رفتار روسیه، باید منطق رفتاری آن را استخراج کنیم؛ اقداماتی که پوتین انجام داده بر چه اساس و محاسبه‌ای بوده و تا چه حد با الگوهای تاریخی امنیت خودی روسیه مرتبط است.

فسار زیادی بر روسیه وارد شده‌است؛ چه از نظر روانی، چه از نظر سیاسی و نظامی. با این حال، روسیه دست از تلاش برنداشته است. پرسش اساسی این است که چرا؟ پاسخ تا حد زیادی به حس نامانی تاریخی و عمیقی بازمی‌گردد که قطعاً جنگ‌های پدیده‌هایی خانمان سوز و ناگوار هستند و باید فوراً متوقف شوند.

می‌تواند پیش برود؛ با توجه به مقاومت تاریخی هشتادساله برای ایجاد پیوند و یکپارچگی در جبهه غرب، یعنی میان اروپا و آمریکا و نیز با در نظر گرفتن پیچیدگی‌های درونی جنگ اوکراین و همچنین مقاومت‌های احتمالی نهادهای و بروکراتیک در درون سیاست خارجی ایالات متحده و نهادهای تصمیم‌ساز مرتبط با آن؟

سؤال بسیار جالبی است. اجازه بدهید از بخش پایانی پرسش شما آغاز کنم. به نظر من، ترامپ در عمل مقاومت نهادهای بروکراتیک در ایالات متحده را از میان برده‌است. در تاریخ معاصر آمریکا، به‌ندرت می‌توان مسودی را یافت که یک فرد تا این اندازه در محوریت سیاست خارجی قرار گرفته باشد. همواره میزان مقبولیت و مشروعیت، هژمونی آمریکا را دچار چالش می‌کند. هژمونی صرفاً به این معنا نیست که یک جنگ را به پایان برساند؛ چراکه قدرت، پدیده‌ای پیچیده است. صرف اعمال قدرت سخت‌افزاری ممکن است بتواند یک بحران را موقتاً خاموش کند، اما لزوماً به تحقق همه اهداف از جمله رسیدن به نقطه‌ای که دیگران به شما احترام بگذارند، منجر نمی‌شود.

آقای الجوهری از اساتید برجسته دانشگاه جورج میسون اخیراً در نشریه «فارن افرز» مقاله‌ای در این باره نوشته که که روح حاکم بر آن مقاله این است که با وجود حجم گسترده کشتار در غزه و علیه فلسطینی‌ها، هنوز حماس پابرجاست و در واقع تنها نیرویی است که می‌تواند در نوار غزه از هرج‌ومرج جلوگیری کند. به نظر من، این نکته از این جهت قابل تأمل است که نشان می‌دهد اگرچه ناراضی‌های اقتصادی در غزه وجود دارد، اما این مسأله نافی قدرت و نوعی مشروعیت حماس نیست.

در نهایت، مشکل بزرگ اجتماعی و سیاسی آمریکا، مسأله تضعیف و آسیب‌دیدگی مشروعیت و در نتیجه هژمونی آن است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که ایالات متحده می‌تواند این مسأله را صرفاً با اعمال قدرت بیشتر در جهان حل کند یا خیر.

پاسخ به این پرسش، نیازمند گذر زمان است و باید منتظر ماند و دید.

پس از آن، پرونده‌های خاورمیانه به‌تدریج به کاهش مقبولیت ایالات متحده انجامید. همچنین، پرونده‌های آمریکای لاتین، بویژه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، این روند شدت گرفت. ادعاهای ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد یک نظم لیبرال جهانی نیز، بویژه با جنگ‌های عراق و کویت و افغانستان به‌شدت آسیب دید و در عمل با وضعیت متفاوتی روبه‌رو شد. در این میان، نباید اثر حمایت آمریکا از اسرائیل در جنگ غزه را دست‌کم گرفت.

همه این موارد در مجموع نشان می‌دهد که آمریکا اگرچه از نظر نظامی همچنان قدرت برتر را در اختیار دارد، اما از منظر مشروعیت بین‌المللی با مشکل جدی مواجه است. این نابرابری میان توان سخت‌افزاری و میزان مقبولیت و مشروعیت، هژمونی آمریکا را دچار چالش می‌کند. هژمونی صرفاً به این معنا نیست که یک جنگ را به پایان برساند؛ چراکه قدرت، پدیده‌ای پیچیده است. صرف اعمال قدرت سخت‌افزاری ممکن است بتواند یک بحران را موقتاً خاموش کند، اما لزوماً به تحقق همه اهداف از جمله رسیدن به نقطه‌ای که دیگران به شما احترام بگذارند، منجر نمی‌شود.

آقای الجوهری از اساتید برجسته دانشگاه جورج میسون اخیراً در نشریه «فارن افرز» مقاله‌ای در این باره نوشته که که روح حاکم بر آن مقاله این است که با وجود حجم گسترده کشتار در غزه و علیه فلسطینی‌ها، هنوز حماس پابرجاست و در واقع تنها نیرویی است که می‌تواند در نوار غزه از هرج‌ومرج جلوگیری کند. به نظر من، این نکته از این جهت قابل تأمل است که نشان می‌دهد اگرچه ناراضی‌های اقتصادی در غزه وجود دارد، اما این مسأله نافی قدرت و نوعی مشروعیت حماس نیست.

در نهایت، مشکل بزرگ اجتماعی و سیاسی آمریکا، مسأله تضعیف و آسیب‌دیدگی مشروعیت و در نتیجه هژمونی آن است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که ایالات متحده می‌تواند این مسأله را صرفاً با اعمال قدرت بیشتر در جهان حل کند یا خیر.

پاسخ به این پرسش، نیازمند گذر زمان است و باید منتظر ماند و دید.



شاید ترامپ به این جمع بندی رسیده باشد که برای پایان دادن به جنگ اوکراین، ناگزیر است امتیازاتی به روسیه بدهد؛ چراکه در غیراین صورت، وارد یک فرآیند طوفانی تر و پرهزینه‌تر خواهد شد که مشکلات متعددی برای او ایجاد می‌کند



عکس: رسانه‌های ایران

در سلسله گفت‌وگوهای «ایران» با دکتر سید محمد کاظم سجادیور بررسی شد

روایت روسیه، آمریکا و جنوب جهانی از نظم در حال گذار

هزینه‌های هژمونیک، فردمحوری در تصمیم‌گیری، بازتعریف نقش آمریکا در اروپا و بازگشت تمرکز به قاره آمریکا در نوسان است و همزمان، نشانه‌هایی از گذار ساختاری در نظم بین‌الملل را با زت‌آب می‌دهد.

ایالات متحده در نظم بین‌الملل اختصاص یافته است. این گفت‌وگو با تمرکز بر سه محور اوکراین، ونزوئلا و مفهوم «جنوب جهانی»، تصویری چندلایه از سیاست خارجی ایالات متحده در دوره ترامپ ارائه می‌دهد؛ سیاستی که میان کاهش

و نسبت او با این جنگ، در کنار سایر عوامل، نستی عمیقاً فردی است. اما نکته سوم این است که در کنار تمام این پیش‌زمینه‌ها و فضاها، در نهایت با مجموعه‌ای به نام ایالات متحده آمریکا مواجه هستیم که باید در سطح کلان، استراتژی جهانی خود را دنبال کند. در چهارچوب این استراتژی کلان، همان‌گونه که شما نیز اشاره کردید، کاهش هزینه‌ها یکی از اهداف اصلی است.

اما برای دولت ترامپ، وضعیت به این شکل نیست. اول آن که اروپا آن وزن و اهمیت را در ذهنیت ترامپ و تیم او ندارد. به نظر من، بهترین نمونه برای درک برداشت دولت ترامپ از اروپا، در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

اما برای دولت ترامپ، وضعیت به این شکل نیست. اول آن که اروپا آن وزن و اهمیت را در ذهنیت ترامپ و تیم او ندارد. به نظر من، بهترین نمونه برای درک برداشت دولت ترامپ از اروپا، در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

نسبت آمریکا با این جنگ نیز شفاف‌تر می‌شود. برای بایدن و ترامپ، نسبت این جنگ با ایالات متحده یکسان نیست. نگاه دولت بایدن، ما با نوعی یکپارچگی غرب مواجه هستیم؛ غربی که در اینجا در برابر روسیه قرار گرفته و نوعی سیج تقریباً همه‌جانبه امکانات شکل گرفته است. دولت بایدن تقریباً هر کاری انجام داد، جز آن که به‌طور مستقیم و رودررو وارد جنگ با روسیه شود.

جنگ نیز کامل می‌شود. طی این مدت، صدها هزار گشته از دو طرف برجای مانده است. این جنگ، بی‌تردید یکی از سنگین‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر به شمار می‌آید؛ میلیاردها دلار تسلیحات در آن هزینه شده و واقعیت‌های میدانی، واقعیت‌هایی تلخ و دردناک هستند؛ بویژه از منظر آسیب‌های انسانی، تخریب زیرساخت‌ها و صدمات روانی به جامعه که خود مسأله‌ای پیچیده و عمیق است. در این عرصه در کنار واقعیت‌های عینی، ما با انواع روایت‌ها مواجه هستیم؛ روایت‌هایی که خود، بخشی از جنگ محسوب می‌شوند. شاید در تاریخ طوفانی جنگ‌های بشری کمتر دوره‌ای را بتوان یافت که این‌چنین لفظ‌های روایت از «وضعیت حاضر» تا این اندازه جزئی از خود جنگ شده باشد. هرچند هیچ دو جنگی کاملاً شبیه یکدیگر نیستند، اما در این جنگ، روایت‌ها نقشی بسیار پررنگ دارند.

از همین رو، روایت‌های متفاوت روسی، آمریکایی و اوکراینی درباره جنگ وجود دارد. نکته جالب آن است که این روایت‌ها خود در طول زمان دچار دگرگونی می‌شوند. اگر دقت کرده باشید، هنوز هم روسیه تا این لحظه نام «جنگ» بر این درگیری نگذاشته و از آن با عنوان «عملیات ویژه نظامی» یاد می‌کند که این خود، نوعی روایت خاص از واقعیت است. نکته دیگری که در مورد خود جنگ می‌توان به آن اشاره کرد، این است که جنگ اوکراین، جنگی بسیار پرفرازونشیب و پیوسته. این پویایی‌ها نشان می‌دهد که برخی از تصورات اولیه طرفین، آن‌گونه که در آغاز گمان می‌رفت، محقق نشده است. برای مثال، در ابتدا از جانب مسکوا این تصور وجود داشت که روس‌ها می‌توانند در هفته‌های اول، کل ماجرا را به تعبیر رایج در فارسی به سرعت جمع کنند، اما در عمل، جنگ به‌مراتب طولانی‌تر از آنچه پیش‌بینی می‌شد، ادامه یافته است.

روپایی‌ها تصور می‌کردند که می‌توانند از طریق اوکراین، روسیه را شکست دهند، اما چنین نشد. روسیه نیز گمان می‌کرد که می‌تواند از «سلاح انرژی» علیه اروپا استفاده کند، اما این راهبرد نیز به نتیجه نرسید. در سوی دیگر، بایدن و تیم او که رویکردی به‌شدت ایدئولوژیک و مبتنی بر محوریت ایدئولوژی ضدروسی داشتند، قصد داشتند روسیه را از طریق این جنگ، به‌طور کلی از صحنه جهانی (به تعبیر رایج) به نیستی بکشانند.

بنابراین، با جنگی پرفراز و نشیب مواجه هستیم و نمی‌توان آن را صرفاً از یک زاویه و به‌صورت یک‌جانبه تحلیل کرد.

با این همه هرچه که باشد، این جنگ جنگی بسیار مهم است. شاید مهم‌ترین وجه آن که مستقیماً به بحث ما ارتباط پیدا می‌کند این باشد که پس از جنگ جهانی دوم، این تنها جنگی در قاره اروپاست که در آن دو طرف درگیر به‌طور مستقیم و رودررو با یکدیگر می‌جنگند. پیش‌تر، در دهه ۱۹۹۰ میلادی، جنگ‌های بالکان را داشتیم که جنگ‌هایی سخت و خونین بودند، اما آن درگیری‌ها عمدتاً در چهارچوب فروپاشی یوگسلاوی رخ داد. هرچند در آن جنگ‌ها نیز نیروهای بین‌المللی حضور داشتند، اما جنگ اوکراین اولین جنگ در قاره اروپا پس از حدود ۸۰ سال است، به این معنا که اروپای به‌اصطلاح آرام، بار دیگر به چنین وضعیتی رسیده است. از این منظر، اهمیت جنگ بیش از هر چیز به محوریت اروپایی آن بازمی‌گردد و همین نکته است که جایگاه و نسبت ایالات متحده را روشن‌تر می‌کند.

اگر با این توضیح به موضوع نگاه کنیم،

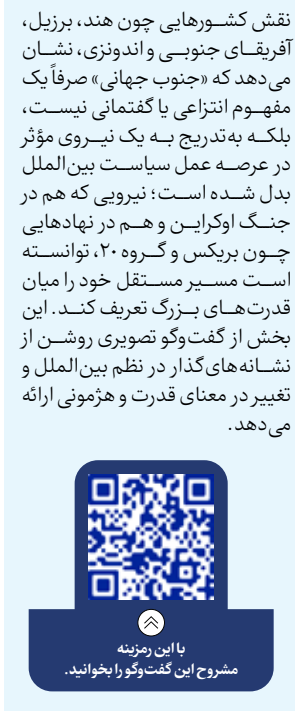
گفت‌وگو هادی خسروشاهین سردبیر

در ادامه سلسله برنامه‌های بررسی و تفسیر آخرین تحولات بین‌المللی در این جلسه به دو موضوع می‌پردازیم که طی حدود ده روز گذشته، از مهم‌ترین مسائل بین‌المللی بوده و در صدر اخبار و تحولات جهانی قرار داشته‌اند. یکی از این موضوعات، مسأله اوکراین است و دیگری، صورت وضعیت اوکراین؛ به یاد دارم که در ابتدای به قدرت رسیدن ترامپ، برنامه‌ای از صدا و سیما در شبکه خبر تهیه شد که بنده نیز به عنوان میهمان در آن حضور داشتم. در آن برنامه، میهمان اصلی تأکید می‌کرد اظهاراتی که ترامپ درباره احتمال توقف حمایت نظامی از اوکراین مطرح کرده بود، نشان‌دهنده این است که ایالات متحده آمریکا بازنگری غیرقابل اعتماد است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد. خاطرم هست که در آن جلسه، تأکید بنده بر این نکته بود که اساساً کدام بازنگر در روابط بین‌الملل قابل اعتماد است که حالا آمریکا قابل اعتماد باشد.

در همان چهارچوب، بحث کردیم که مواضع دولت ترامپ و شخص ترامپ درباره اوکراین، پیش از آنکه نشانه بی‌اعتمادی باشد، بیانگر تلاش ایالات متحده آمریکا برای بازنگری در نقش بین‌المللی خود، محدود و مفید کردن این نقش، و به تعبیر دیگر واقعاً مقدمه‌ای و زمینه‌ساز خروج از عصر هژمونی ای است که هزینه‌های سنگینی را بر سیاست خارجی آمریکا تحمیل کرده‌است. امروز نیز مباحث مطرح شده درباره طرح صلح ترامپ، تا حد زیادی یادآور همان مباحثی است که در ابتدای دولت ترامپ درباره تداوم یا عدم تداوم کمک‌های تسلیحاتی به اوکراین مطرح می‌شد. با این مقدمه لطفاً بفرمائید که از نظر شما، طرح صلح ترامپ فارغ از اینکه آیا قابلیت اجرایی خواهد داشت و مورد توافق طرفین قرار خواهد گرفت یا خیر، فی‌نفسه چه واقعیت‌هایی را از سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوره جدید بازتاب می‌دهد؟

ممنونم. با نام خدا آغاز می‌کنم و شکر پروردگار را به جا می‌آورم از اینکه توفیق خدمت در کنار شما و دوستان عزیز را دارم. سؤال بسیار خوبی مطرح کردید و واقعاً مقدمه‌ای و زمینه‌ساز برای بحث است. در این چهارچوب چگونه صورت‌بندی می‌شود.

در مورد خود جنگ، همان‌طور که می‌دانید، جنگ اوکراین اکنون نزدیک به چهار سال از عمرش می‌گذرد. کمتر از دو ماه دیگر، چهارمین سال تداوم این



دکترین مونرو و مفهوم «همیسفریک». وی با تشریح منازعه گفتمانی موجود در درون دولت ترامپ میان جریان ماگا و نتومحافظه‌گاران، نشان می‌دهد که تمایل به عدم مداخله نظامی، از یک سو، و گرایش به قدرت‌نمایی و اعمال فشار نظامی برای کسب امتیاز است. سید سید محمد کاظم سجادیور با توجیه پرسش چهارم، تاریخی، به واگوی مفهوم «جنوب جهانی» می‌پردازد و آن را در امتداد مفاهیمی چون جنبش عدم تعهد، جهان سوم و کشورهای در حال توسعه، اما با صورت‌بندی و کارکردی نوین، تبیین می‌کند. وی با اشاره به

فرهیخته ارجمند: با توجه به محدودیت فضای انتشار در نسخه چاپی روزنامه، امکان درج کامل این گفت‌وگوی تفصیلی فراهم نشد. از این رو، به‌منظور دسترسی به متن کامل مصاحبه، می‌توانید با اسکن رمزنامه (QR Code) زیر، ادامه گفت‌وگو را در پایگاه اینترنتی روزنامه مطالعه فرمایید.

دکتر سید محمد کاظم سجادیور در ادامه این گفت‌وگو و در پاسخ به پرسش سوم، با تمرکز بر تحولات اخیر ونزوئلا، به بررسی یکی از وجوه کمتر مورد توجه سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ، یعنی بازگشت تمرکز ایالات متحده بر قاره آمریکا در چهارچوب



عکس: رسانه‌های ایران